

ویژگی‌های قوم پشتون و تأثیر آن بر شکل‌گیری طالبان

محمدعلی میرعلی^۱
محمد محسنی^۲

چکیده

باور عمومی بر آن است که طالبان به دلیل عمل و استناد به اصل جهاد، در زمره جنبش‌های بنیادگرای اسلامی به شمار می‌آید. بر خلاف این باور، به نظر می‌رسد ساختارهای قومی پشتون، یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر ظهور طالبان در دوره معاصر به شمار می‌آید که کمتر بدان توجه شده است. طالبان به دلیل آنکه ریشه در فرهنگ و جامعه قبیله‌ای پشتون‌های افغانی دارد، دیدگاه‌ها و انگیزه‌های آنها تا حد بسیاری الگوها و ارزش‌های فرهنگی محیط اجتماعی پشتون را انعکاس می‌دهد. تفوق طلبی، اسطوره عصبیت و اصول پشتون‌والی، از جمله مؤلفه‌های مهم پشتونی است که بر طالبان و فرایند پیدایش آن تأثیرگذار بوده است. زوال جدید هژمونی طولانی‌مدت پشتون‌ها، احساس سرخوردگی شدیدی را میان آنان به وجود آورده است. این عقده حقارت، هویت جمعی آنان را با چالش مواجه نمود. این امر رادیکالیزه شدن پشتون‌نیم و ظهور آن در قالب جنبش افراطی طالبان را به همراه داشت.

نوشتار حاضر، با روش اسنادی به دنبال واکاوی برخی اصول و ویژگی‌های جامعه قبیله‌ای پشتون است که در اندیشه طالبان و شکل‌گیری این گروه افراطی نقش کلیدی داشته است.

واژگان کلیدی

فرهنگ، قوم، قبیله، پشتون، طالبان، افغانستان.

^۱. دانشیار جامعه المصطفی العالمیه: alimir124@gmail.com

^۲. دانشجوی دکتری، قرآن و علوم سیاسی مؤسسه آموزش عالی علوم انسانی: nabimohsini115@gmail.com

پذیرش: ۹۷/۵/۲۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۱۲

مقدمه

یکی از پدیده‌های نیمه‌پایانی هزاره دوم میلادی در افغانستان، ظهور برق‌آسای گروه سیاسی طالبان است. این گروه از مناطق جنوبی افغانستان سر برآورد و به سرعت آوازه جهانی یافت و بزرگ‌ترین جابه‌جایی قدرت را در تاریخ افغانستان به نام خود رقم زد. طالبان در مدت کوتاهی بر افغانستان سلطه سیاسی پیدا کرد و با تفسیر و قرائت خاصی که از اسلام ارائه داد، جهان اسلام را با چالش‌های اساسی مواجه نمود و در نهایت، به معضل بزرگی برای نظام بین‌الملل و منطقه تبدیل شد.

طالبان، خاستگاه قومی - قبیله‌ای دارد. این گروه به لحاظ قومیت، به گروه قومی پشتون تعلق دارد که بزرگ‌ترین جامعه قبیله‌ای در جهان را تشکیل می‌دهد. جامعه قبیله‌ای پشتون، به لحاظ سازمان اجتماعی و الگوهای فرهنگی، مختصات ویژه‌ای دارد که این گروه قومی را از سایر قطب‌های فرهنگی و قومی در این کشور تا حد فراوانی متمایز می‌سازد. پشتون‌ها که عمدتاً در چارچوب نظام قبیله‌ای سازمان یافته‌اند، عرف متمایزی تحت عنوان پشتون‌والی دارد که نظام هنجاری و ایدئولوژیک آن را مشخص می‌سازد. فرهنگ جامعه قبیله‌ای، یک متغیر اساسی در شناخت ماهیت و شکل‌گیری جنبش طالبان است. به همین دلیل، ضروری است که نظام فرهنگی جامعه پشتون به‌خوبی مورد تحلیل قرار گیرد تا بتوان به شناخت درستی از ماهیت پدیده طالبان و علل پیدایش آن نایل شد.

در باب پیدایش جنبش افراطی طالبان، پژوهش‌های متعددی صورت پذیرفته است و به علل گوناگونی در این زمینه اشاره شده است؛ به عنوان نمونه، برخی از پژوهشگران دخالت کشورهای خارجی و توطئه استکبار جهانی را مهم‌ترین عامل در تکوین این جنبش می‌دانند. عده‌ای دیگر، شرایط داخلی جامعه افغانستان را در ظهور و پیدایش آن بنیادی‌تر تلقی می‌کنند. برخی هم طالبان را به عنوان یک جنبش احیاگر مذهبی بازنمایی می‌کند که انگیزه‌های دینی در پیدایش آن نقش اول بازی می‌کند. بدون تردید، نظریه‌های یادشده هرکدام به نوعی در شکل‌گیری طالبان مؤثر بوده است، همان‌گونه که دخالت‌های بیگانگان در صورت‌بندی جنبش طالبان قابل انکار نیست، زمینه‌ها و علل داخلی نیز در ظهور طالبان نقش اساسی داشته است؛ چنان‌که محرک‌های مذهبی و دینی نیز در آن بی‌تأثیر نبوده است؛ اما نکته اساسی که در مطالعه جنبش طالبان مغفول مانده و یا به صورت سطحی به آن پرداخته شده، نقش عوامل فرهنگ قومی و عصبیت‌های قبیله‌ای در شکل‌گیری افراط‌گرایی طالبانیسم می‌باشد. به نظر می‌رسد که

تأثیرگذاری مبانی قومی، مؤلفه‌ها و ویژگی‌های فرهنگ قومی - قبیله‌ای، اگر بنیادی‌تر از سایر علل نباشد، دست‌کم به همان اندازه در پیدایش افراط‌گرایی طالبانی نقش داشته است. به همین دلیل، هدف اصلی این پژوهش، واکاوی آن دسته از ویژگی‌های قومی جامعه پشتون است که در شکل‌گیری و افراط‌گرایی طالبان مؤثر بوده است. اعتقاد بر این است که جنبش افراطی طالبان، کمترین بهره را از تعالیم اصیل اسلامی برده‌اند؛ آرمان‌ها، اهداف و شیوه‌های عملی آنها قبل از هر چیز، ناشی از زیست‌جهان قبیله‌ای و فرهنگ قومی است. در این تحقیق، عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی قومی که در مفصل‌بندی فکری و رفتاری گروه طالبان تأثیر داشته و زمینه شکل‌گیری این جنبش افراطی را فراهم کرده است، مورد تأمل و واکاوی قرار خواهد گرفت.

مفهوم شناسی

۱. قوم (Ethnos)

مفهوم قوم، از جمله مفاهیم مبهم و چندپهلوست که هنوز تعریف دقیقی از آن ارائه نشده است. برخی، تفاوت‌های نژادی و بیولوژیکی را ملاک تمایزگذاری میان گروه‌های قومی می‌دانند و بعضی دیگر، بر عوامل فرهنگی اعتقاد دارند. به لحاظ پیشینه، ابتدا واژه «قوم» و «قومیت» مفهوم مذهبی داشته و به گروه‌های غیرمسیحی، سپس گروه‌های نژادی و آنگاه گروه‌های دارای ویژگی‌های فرهنگی (زبان، مذهب، ملیت و...) اطلاق می‌شده است؛ اما به تدریج دلالت مذهبی آن، منسوخ گردیده و مفهوم نژادی به خود گرفته است. از اواسط قرن بیستم به این سو، این مفهوم و مشتقات دیگر آن، بیشتر دلالت‌های فرهنگی یافته است (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۹-۳۰). به‌هرحال، مسئله قوم و قومیت‌گرایی، از دیرباز تا کنون، آفت بزرگ وحدت و منشأ اختلاف و شقاق بر پیکره اجتماعی جامعه افغانستان بوده است و یکی از موانع جدی برقراری وفاق و انسجام ملی در این کشور شده است. تاریخ گذشته این سرزمین نشان داده که پدیده «قوم» باعث کشمکش و ستیز میان قبایل بوده و نه تنها جنبه مسالمت‌آمیز نداشته، اغلب موارد خصمانه بوده است.

۲. قبیله (Tribe)

مفهوم قبیله نیز مانند مفهوم قوم، مبهم است. برخی از محققان، همان ویژگی‌های منتسب به گروه‌های قومی را به قبیله نیز نسبت می‌دهند. عده‌ای دیگر آن را متمایز از قوم می‌دانند. از

نظر برخی انسان‌شناسان، جوامع قبیله‌ای واحدهای فرهنگی و اجتماعی متمایز هستند که خودمختار و از جامعه کل منزوی است. پاتریشا کرون، معتقد است که قبیله، نوعی جامعه است که به ویژگی‌های بیولوژیک اهمیت می‌دهد و همه یا بخش اعظم نقش‌های اجتماعی خود را خلق می‌کند. در نگاه وی، قبیله، یک جامعه بدوی است که بر اساس بیولوژیک سامان یافته و مسئله خویشاوندی، جنسیت و سن در تنظیم آن نقش اساسی دارد. بنابراین، جامعه‌ای که از اصول سازمانی غیربیولوژیک استفاده گسترده می‌کند، قبیله نیست؛ هرچند ممکن است خویشاوندی، جنسیت و سن جنبه‌های مختلف آن را تنظیم کند (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۹-۴۰).

در پژوهش حاضر، دو اصطلاح «قوم» و «قبیله»، در معنایی متفاوت به کار گرفته شده است. مقصود ما از قوم، واحد اجتماعی است که بنیاد همبستگی گروهی در آن، کمتر بر عوامل بیولوژیک نظیر: خویشاوندی، جنسیت و سن قرار دارد؛ اما قبیله، نظام اجتماعی نسبتاً متمایزی است که تبار و یا به تعبیر ابن‌خلدون «عصبیت»، بنیاد همه یا بیشتر مناسبات اجتماعی را تشکیل می‌دهد.

۳. پشتون

پشتون‌ها، یکی از اقوام عمده در افغانستان محسوب می‌شوند. زبان اصلی این گروه قومی، پشتوست و گاهی به زبان فارسی دری تکلم می‌کنند. سبک زندگی پشتون‌ها، اغلب قبیله‌ای است که بسیار متمایز از سبک زندگی سایر اقوام در این کشور است (مارسدن، ۱۳۷۹: ۲۷). از لحاظ مذهبی، پشتون‌ها عموماً سنی و پیرو مذهب حنفی‌اند؛ اما شیعه دوازده امامی نیز در میانشان دیده می‌شوند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۵۷). پشتون‌ها خود را در طول یک شجره‌نامه پدرتبار، به قبیله‌های بی‌شمار تقسیم می‌کنند و این تقسیم‌بندی را به عنوان مبنایی برای وحدت و تعارض مورد استفاده قرار می‌دهند (گلنزر، ۱۳۷۷: ۲۲۹). پشتون‌ها به لحاظ ساختار درون‌قومی خود، به دو اتحادیه بزرگ درانی و غلزایی تقسیم می‌شوند که هر کدام به صدها زیرشاخه فرعی دیگر منشعب می‌گردد (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۸-۵۱).

۴. طالبان

واژه «طالب» یا «طالبان»، از سال ۱۹۹۴ به بعد وارد فرهنگ واژگانی محافل سیاسی و متون علمی - پژوهشی مراکز اکادمیک گردید. واژه «طالب»، فی‌نفسه ابهامی ندارد. قبل از شکل‌گیری گروه طالبان، مفهوم طالب، به عموم دانش‌آموختگان حوزه‌های علوم دینی اطلاق

می‌شد. پس از شکل‌گیری طالبان، این مفهوم به عنوان اصطلاح برای اشاره به این گروه به کار می‌رود (رشید، ۱۳۷۹: ۱۴۳؛ نظری، ۱۳۸۹: ۱۲). طالبانیسم نیز به شیوه تفکر و رفتار ویژه‌ای اشاره دارد که گروه طالبان آن را بنیاد نهادند و مختصات اصلی آن، اموری همچون: افراط‌گرایی مذهبی، عصبیت قبیله‌ای، قشریگری، ضدیت با عقل، ستیز با مدرنیته و نظامی‌گری است. واژه «طالبان»، به لحاظ مفهوم و مصداق روشن است؛ اما در متون پژوهشی و اکادمیک، طالبان در قالب مفاهیم دیگری بازنمایی شده است که آکنده از ابهام و مناقشه برانگیز است. پژوهشگران عمدتاً جنبش طالبان را با استفاده از مفهوم «بنیادگرایی» تحلیل کرده‌اند؛ هرچند به نظر می‌رسد، طالبان از مختصات ویژه‌ای نیز برخوردار است که عمدتاً ریشه در مؤلفه‌های قومی پشتون دارد (رشید، ۱۳۷۹: ۱۴۳).

چارچوب نظری

ابن‌خلدون، ظهور و سقوط تمدن‌های بشری را بر پایه مفهوم عصبیت تحلیل می‌کند و آن را عامل اصلی بسیج قوا و تشکیل دولت‌ها در جامعه قبیله‌ای می‌داند. از این رو، برخی شارحان کتاب «مقدمه ابن‌خلدون»، «عصبیت» را مفهوم محوری نظریه جامعه‌شناختی وی دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۲۵۰؛ فاخوری، ۱۳۸۳: ۷۴۳). شارحان این کتاب، معتقدند که دورن‌مایه اصلی عصبیت را پیوندهای خویشاوندی و قبیله‌ای تشکیل می‌دهد. عصبیت از نظر لغوی، از ریشه «عصبه» به معنای خویشاوندان پدری هر فرد است. در واقع، شخص صاحب عصبیت، به کسی گفته می‌شود که از حریم جد اعلای خود دفاع می‌کند. ابن‌خلدون، اصطلاح عصبیت را در معنایی بسیار نزدیک به این معنای لغوی به کار برده است (رجبی، ۱۳۷۸: ۱۹۳). حنا فاخوری نیز در تعریف عصبیت نیز شبیه همین معنا را ذکر می‌کند و می‌نویسد: «عصبیت، در اصل این است که آدمی از حریم سرور خود حمایت کند و برای پیروزی او بکوشد. این کلمه از «عصبه» به معنای اقارب آدمی از جانب پدر، می‌آید؛ زیرا اینان همواره مدافع حریم او هستند. سپس، به معنای قبیله به کار رفت که از یکی از افراد خود دفاع می‌کند؛ هرچه خویشاوندان او نباشد؛ خواه آن فرد ظالم باشد یا مظلوم.» (فاخوری، ۱۳۸۳: ۷۴۳-۷۴۴) با توجه به تعاریف یادشده، ابن‌خلدون چند ویژگی را برای عصبیت بیان می‌کند که می‌تواند درک ما را از دینامیزم فرهنگ قبیله‌ای عمیق‌تر سازد. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱. پیوند خویشاوندی: ابن‌خلدون، علقه خویشاوندی را منشأ و اساس عصبیت می‌داند و معتقد

است که پیوندهای خویشاوندی، به جز در مواردی اندک، در بشر طبیعی است. یکی از موارد نشان دادن غرور قومی نسبت به نزدیکان و خویشاوندان، زمانی است که انسان‌ها در معرض خطر واقع شوند؛ زیرا عضو هر خاندانی وقتی ملاحظه کند که به یکی از نزدیکان وی ستمی رسیده یا نسبت به او دشمنی و کینه‌توزی شده است، در خود یک زبونی و خواری احساس می‌کند و آن را اهانت به خود می‌شمارد و آرزو می‌کند که کاش می‌توانست مانع پیشامدهای اندوهبار و مهلکه‌های وی شود و این امر، در بشر از هنگامی که آفریده شده، یک عاطفه طبیعی به شمار می‌آید (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲۴).

۲. عصبیت در قبایل بادیه‌نشین، بسیار نیرومند و در جوامع شهری بسیار ضعیف است.

۳. ریاست و حکومت بر خداوندگان عصبیت، تنها به وسیله کسی که از نسب آنها باشد، امکان‌پذیر است (همان: ۲۴۹).

۴. دعوت دینی، نیروی اساسی دیگری به عصبیت می‌افزاید که از مایه‌های بسیج قوا و تشکیل دولت به شمار می‌رود (همان: ۳۰۳).

بر اساس نظریه «عصبیت»، زیست جهان قبیله که در آن عصبیت تباری بسیار نیرومند است، تشکیل دولت فقط بر اساس پیوندهای خونی و خویشاوندی امکان‌پذیر است. کسانی می‌توانند بر صاحبان عصبیت حکومت نمایند که از نسب آنها باشند. بنابراین، در جامعه قبیله‌ای اگر افراد یا گروه‌های خارج از تبار قبیله به حکومت برسند، از سوی جامعه قبیله‌ای مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت.

پیشگامی پشتون‌ها در تشکیل حکومت و همچنین ظهور طالبان، اولاً ناشی از همبستگی، و ثانیاً ناشی از داشتن روحیه قبیله‌ای خشن، انعطاف ناپذیر و ناسازگار با مدنیت آنها بوده است. یکی از ویژگی‌های تفکر قبیله‌ای، فقدان برقراری ارتباط فرا قومی و فرا قبیله‌ای است. مطابق همین نظریه است که طالبان همانند اسلاف خود که مردمی صحرانشین و چادرنشین بودند، از عصبیت بادیه‌نشینی استفاده کرده و بدون در نظر گرفتن دیگر ساکنین این مرزوبوم، اقدام به تأسیس حکومت کردند (سعادت، ۱۳۸۵: ۱۹۷).

پشتون‌ها و به دلیل زندگی قبیله‌ای که داشته و دارند و در نتیجه عصبیت شدید قومی که دارند، همواره همبستگی خود را در قالب‌ها و چهره‌های متفاوت گروهی و یا مذهبی حفظ کرده و ابتکار عمل را در دست داشته و بر گفتمان نژادپرستی و تبارگرایی تأکید کرده‌اند. در سال ۱۷۴۷ وقتی احمدشاه درانی قدرت را به دست گرفت، برای اولین بار بود که دولت از دست شهرنشینان

خارج شد و به دست بادیه‌نشینان افتاد. از همین نقطه تاریخی به بعد، فرهنگ قبیله‌ای بر فرهنگ بومی و متمدن این سرزمین آغاز شد و تا به امروز سلطه خود را حفظ کرده است. طالبان نیز بادیه‌نشینان بودند که از اجتماعشان خارج و وارد مدنیت شهری شدند و به سبب عصبیت و همبستگی فوق‌العاده و نیز روحیه خشن و جنگجویانه که داشتند، هرگونه نیروی دیگر را از سر راه خود برداشتند و تا آنجا به قتل و کشتار و فاجعه دست زدند که بر اریکه قدرت تکیه زدند (همان: ۱۹۸). از این زمان به بعد، قوم پشتون بر رقبای سیاسی خود غالب شدند و قدرت سیاسی در افغانستان را تصاحب نمودند. طالبان نیز بر اساس همین شیوه عمل نمود و قدرت سیاسی را به دست گرفت.

عصبیت و احیای مجدد هژمونی پشتون‌نیم

یکی از ویژگی‌هایی که ابن‌خلدون برای «عصبیت» ذکر کرد، عبارت بود از اینکه: ریاست و حکومت بر خداوندگان عصبیت، تنها به وسیله کسی که از نسب آنها باشد، امکان‌پذیر است (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۲۴۹). تحلیل این ویژگی در نگاه ابن‌خلدون، چنین است که هم‌تباری یا عصبیت، مهم‌ترین اصل سامان‌بخش و همبستگی در جوامع قبیله‌ای به شمار می‌رود که حس انتقام‌جویی، تفاخر به نسب و عصبیت‌های قومی را به عنوان هنجارهای اصلی کنش مطرح و تقویت می‌کند. در منظومه فکری قبیله، «حکومت»، تابویی است که دست‌اندازی دگر اقوام را ناممکن و ممنوع می‌سازد. نظام قبیله، حکومت و قدرت را نه تنها حق انحصاری خود تلقی می‌کند، بلکه اقوام بیرون از حوزه قدرت هرگز این حق را ندارند که بداهت، مشروعیت و مبانی آن را مورد پرسش و چالش قرار دهند. از این‌رو، اسطوره‌سازی، جدّ مشترک قوم پشتون را در هویت متمایز و البته برتر از سایر گروه‌های قومی قرار می‌دهد. طالبان به دلیل هم‌تباری و هم‌خونی با پشتون‌ها، خود را وارثان قدرت قوم پشتون و شایسته آن می‌دانند. به همین دلیل، انگیزه‌های لازم را برای صورت‌بندی جنبش احیاگرانه پشتونی فراهم ساختند. بنابراین، طبق نظریه ابن‌خلدون، تشکیل حکومت توسط کسانی که خارج از تبار قبیله باشند، نوعی تابوشکنی و دست‌اندازی به میراث مسلم و تاریخی‌شان تلقی می‌شود. طالبان به عنوان تنها وارثان این میراث تاریخی شکست‌خورده و زوال‌یافته، با اهداف احیای مجدد و هژمونی قوم و تبار خود، در صحنه سیاسی افغانستان ظهور پیدا کردند و در راستای تسلط بخشیدن آن، نمونه‌ای بسیار دهشتناک از خشونت و انتقام‌جویی فرهنگ قبیله‌ای را به نمایش گذاشتند.

از طرف دیگر، پیامدهای جنگ در مقابل ارتش سرخ شوروی و رژیم کمونیستی، سلطه پشتونیسیم را با چالش‌های فراوانی مواجه ساخت. از مهم‌ترین پیامدهای جنگ در افغانستان، تحول در مناسبات تباری و قومی در این کشور بود. از آغاز تأسیس دولت در سال ۱۹۴۷، تا سقوط رژیم کمونیستی در سال ۱۹۹۲، پشتون‌ها تنها گروه قومی بودند که حاکمیت و قدرت سیاسی را در اختیار داشتند؛ اما جنگ در برابر شوروی و رژیم کمونیستی، این مناسبات نابرابر را تا حد بسیاری دگرگون کرد و گروه‌های قومی غیر پشتون که از سلطه تاریخی پشتون‌ها ناراضی بودند، به عنوان حریفان نیرومند در برابر آنها قد برافراشتند. اقوام مغلوب، این فرصت را یافته بودند تا مدعی شهروندی و برخورداری از حقوق اساسی و انسانی‌شان گردند. این امر، تا حدودی جامعه پشتون را دچار بحران و زمینه زوال هژمونی پشتونیسیم را فراهم نمود. زوال هژمونی پشتون‌ها، احساس سرخوردگی و حقارت شدیدی را در پشتون‌ها به وجود آورد. این حقارت، نه تنها ناسیونالیسم پشتون و هویت جمعی آنان را با چالش مواجه نمود، بلکه پشتون‌ها را فروتر از سایر اقوام یا زبردستان آنان قرار داد. این احساس سرخوردگی، حقارت و اضطراب‌های ناشی از آن، باعث رادیکالیزه شدن پشتونیسیم گردید که در جنبش افراطی طالبان، به عنوان اعاده‌کننده عصر زرین سیادت پشتون‌ها نمود یافت.

ابن‌خلدون، از جمله در بیان ویژگی‌ها برای عصیبت معتقد بود که دعوت دینی، نیروی اساسی به عصیبت می‌افزاید که از مایه‌های بسیج قوا و تشکیل دولت به شمار می‌رود (ابن‌خلدون: ۳۰۳). مطابق با نظریه وی، طالبان در آغاز با شعارهای مذهبی، مبارزه با فساد، برپایی حکومت خداوند بر روی زمین، ریشه‌کن نمودن تعصبات قومی و قبیله‌ای به میدان آمد و در فضایی آکنده از بحران، توانست برای مدتی سیطره خود را بر مردم افغانستان تحمیل نماید (حقانی، ۱۳۷۸: ۱۱-۱۲).

اما پس از تسخیر قدرت، چهره واقعی طالبان آشکار گردید و در دروان حاکمیت خود، در عمل نشان دادند که نه تنها دغدغه دینی نداشتند، بلکه یک جنبش متعصب قومی بودند که سعی کردند سایر اقوام را از دایره قدرت خارج نموده، سلطه تاریخی قوم پشتون را بار دیگر بر مردم افغانستان تحمیل نمایند؛ چنان‌که در آغاز با بهره‌گیری از شعارهای دینی، به این هدف دست یافتند. دلیل این مدعی، کارگزاران امارت اسلامی بود که اکثریت قریب به اتفاق آنها از پشتون‌ها و به‌ویژه پشتون‌های درانی تشکیل شده بودند. نمایندگان سایر اقوام در شورای عالی، کابینه دولت و شورای نظامی، حتی به اندازه تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسید (احمدرشید،

۱۳۷۹: ۳۶۵-۳۷۰).

بنابراین، عصبیت قبیله و شکسته‌شدن تابوی مباحث قومی و احساس سرخوردگی از زوال پشتون‌نویسم، مجموعه عواملی بود که رؤیای بازگشت به عصرین زرین قوم پشتون را در طالبان به عنوان وارثان شایسته ممکن نمود. استفاده از شعارهای مذهبی، مبارزه با فساد، استقرار حکومت الهی بر زمین، کنارزدن تعصبات قومی و قبیله‌ای، طالبان را به اهداف تسلط دوباره قوم پشتون نزدیک نمود؛ اما پس از تسخیر قدرت، در عمل نشان دادند که یک جنبش افراطی و متعصب قومی بود و رفتارشان نه تنها مطابق با اصول و ارزش‌های اسلامی نبود که کمترین بهره از اسلام راستین نداشت. پس، اندیشه استقرار حکومت الهی بر زمین و بهره‌گیری از دین، جنبه ابزاری برای سلطه پشتون‌نویسم داشت؛ یعنی در ساختار فکری جامعه قبیله پشتون و طالبان، عصبیت‌های تباری و اصول پشتون‌والی، بیش از عامل دیانت اهمیت دارد. دین، تنها زمانی بیشترین اهمیت را پیدا می‌کند که قبیله، مورد تجاوز دشمنان خارجی قرار گیرد. در این صورت است که مفاهیم دینی نظیر «جهاد»، برای حفظ همبستگی قبیله‌ای مورد ارجاع قرار می‌گیرد.

طالبان و ویژگی‌های قوم پشتون

بدون تردید، عوامل: دین، فرهنگ، عرف، اجتماع و موقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی و...، هریک تأثیری بر افکار و رفتار انسان برجای می‌گذارد. تأثیرگذاری این گونه عوامل بر بینش و رفتار افراد، بسیار واضح و نیاز به استدلال ندارد. جامعه پشتون، یک جامعه قبایلی است که ارزش‌های قومی و قبیله‌ای در آن، بسیار ریشه‌دار و مستحکم می‌باشد. از ویژگی‌های جامعه پشتون و طالبان، این است که میزان تأثیرپذیری فرهنگ عمومی آنان از آداب و رسوم قبایلی، بسیار بیشتر از سایر گروه‌های نژادی افغانستان است. درون‌مایه فرهنگ عمومی طالبان، تشکیل‌یافته از آداب و رسوم بادیه‌نشینی و قبایلی است؛ به دلیل اینکه طالبان، هم به لحاظ قومیت به گروه قومی پشتون تعلق دارد و هم در جوامع قبایلی و صحرائی رشد و نمو یافته‌اند. در این قسمت، برخی از ویژگی‌های قوم پشتون و طالبان بررسی می‌گردد:

۱. برتری طلبی

برتری نژادی پشتون‌ها به طور عام، و طالبان به طور خاص، ریشه در فرهنگ قومی و قبیله‌ای آنها دارد. ایدئولوژی پشتون‌نویسم که باورهای مبتنی بر برتری نژادی پشتون‌ها را منعکس می‌کند، ریشه در فرهنگ قومی و قبیله‌ای پشتون‌ها دارد. در واقع، ایدئولوژی پشتون‌نویسم، صورت

دیگر اصل ننگ است که نخبگان و روشنفکران پشتون از آن برای مشروعیت‌سازی استفاده می‌کنند. برخی ایدئولوژی پشتون‌یسم را این گونه تعریف کرده‌اند:

«ناسیونالیسم افغان یا پشتون‌یسم، مجموعه کامل از ایستارها و اعتقاداتی است که شالوده برتری طلبی نژادی پشتون‌ها نسبت به کلیه دیگر گروه‌های قومی افغانستان را تشکیل می‌دهد. بر اساس همین دیدگاه، افغان‌ها از حق حاکمیت بر سرزمینی برخوردارند که امروزه افغانستان نامیده می‌شود. به علاوه، چنین توجیه شده است که این برتری نژادی، «موهبتی از سوی خداوند» برای افغان‌هاست و در حکم فرمانی جهت ایجاد ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اداری که برای پایه‌ریزی یک «دولت - ملت» مورد نیاز است، تلقی می‌شود.» (موسوی، ۱۳۸۷: ۲۷)

نزدیک به سه سده است که از تاریخ شکل‌گیری افغانستان نوین می‌گذرد، دولت‌های پشتونی افغان توانسته‌اند سلطه خود را که بر بنیاد قبیله‌ای استوار بوده، استمرار بخشند و تلاش‌های چشمگیری در جهت تکثیر ایدئولوژی پشتون‌یسم نمودند تا این ایده را که پشتون‌ها به عنوان قوم برتر و دارای اکثریت از حق انحصاری حاکمیت برخوردارند، نهادینه سازند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۵۹). فرهنگ می‌گوید: این تلاش‌ها به‌ویژه در دوران صدارت هاشم خان و محمد داود خان که هر دو تحت تأثیر ایدئولوژی نازیسم هیتلری قرار داشتند، به اوج خود رسید (فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۳۵-۶۳۸، ۷۰۱). تشکیل دولت غیر پشتونی توسط احزاب جهادی در سال ۱۹۹۲، تحول بسیار مهمی را در تاریخ سیاسی افغانستان رقم زد؛ زیرا اگر دوره کوتاه حکومت نه ماهه حبیب‌الله کلکانی را در سال ۱۹۲۹ که حکومت امان‌الله را ساقط کرد، نادیده بگیریم، این اولین بار بود که در طول تاریخ سیاسی افغانستان، هژمونیک سلطه پشتون‌ها توسط دیگر گروه‌های قومی شکسته شد و از همین نقطه نیز زوال پشتون‌یسم آغاز می‌شود. مسلم بود که در دوران مجاهدین، انتقال قدرت و حاکمیت مشارکت سیاسی سایر اقوام پدیده‌ای نبود که به‌سادگی در اندیشه پشتون‌یسم قابل تحمل باشد (سجادی، ۱۳۷۷: ۲۱۶-۲۳۱). به همین دلیل، اعاده حیثیت و یا معکوس‌نمودن روند زوال پشتون‌یسم، از جمله عوامل اصلی ظهور جنبش طالبان به شمار می‌آید.

حس برتری طلبی، از مختصه‌های قوم پشتون است که در روایات افسانه‌ای و جعل اسطوره بازتاب یافته است بر اساس همین باور. طالبان انتقال قدرت به سایر گروه‌های قومی را نوعی تابوشکنی و تاراج میراث اجدادی‌شان تلقی کردند. از این رو، ایدئولوژی قوم پشتون، عامل بسیار موثر در ظهور و گسترش طالبان داشت.

۲. اسطوره عصیبت جد مشترک

برخی از صاحب‌نظران، سه عامل اصلی: تبار، پشتون‌والی و مذهب را زمینه‌ساز همبستگی قوم پشتون در برابر بیگانگان و دنیای خارج از قبیله می‌دانند. تیخانف، از جمله کسانی است که هم‌تباری، پشتون‌والی و هم‌آیینی را سه عامل اصلی و تأثیرگذار در جهت یکپارچگی پشتون‌ها در برابر دشمن خارجی می‌داند. وی معتقد است که افزون بر هم‌زبانی و هم‌فرهنگی، آنچه باعث همبستگی می‌شود، این است که پشتون‌ها از تبار قیس عبدالرشید (پتان) هستند. اگرچه هم‌ریشگی ممکن است که در کشاکش‌های درونی به دست فراموشی سپرده شود، ولی هنگام دفع تجاوز از بیرون، دیر یا زود پیوندهای خونی و تیره بازآرایی می‌گردد (تیخانف، همان: ۱۰).

عصیبت‌های تباری و اصول پشتون‌والی، بیش از عامل دیانت در جامعه قبیله‌ای پشتون اهمیت دارد. دین و مفاهیم دینی نظیر «جهاد»، زمانی اهمیت پیدا می‌کند و برای همبستگی قبیله مورد ارجاع قرار می‌گیرد که قبیله مورد تجاوز دشمنان خارجی قرار گیرد.

هم‌تباری یا «عصیبت»، مهم‌ترین اصل سامان‌بخش و همبستگی در جامعه قبیله‌ای پشتون به شمار می‌رود. پشتون‌ها با اسطوره‌سازی، جد مشترک خودشان را به عنوان یک هویت متمایز و برتر از سایر گروه‌های قومی موجود در افغانستان مطرح می‌سازند. درباره منشأ قوم پشتون، نظریات گوناگون وجود دارد؛ اما روایت غالب در میان پشتون‌ها، این است که آنها از اعقاب بنی‌اسرائیل هستند که توسط «بخت النصر» در میان هزاره‌ها یا هزاره‌جات تبعید شده‌اند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۵). افسانه جد مشترک، در کتابی به نام «مخزن افغانی» متعلق به سده هفدهم ثبت شده است. در این کتاب، جد اعلای پشتون‌ها شخصی به نام «افغانه» بوده است که در عهد داود نبی(ع) می‌زیسته است. در این کتاب، تشریح شده است که پس از پراکندگی یهودیان، فرزندان افغانه به کوه‌های غور پناه برده و در آنجا اقامت گزیدند. پس از ظهور دین اسلام در جزیره العرب، رئیس این طایفه به نام «قیس»، نامه‌ای از جانب خالدبن‌ولید که با قیس وابستگی قومی داشت، دریافت می‌کند (فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۶). خالد، ظهور دین اسلام را به وی اطلاع می‌دهد و از قیس دعوت می‌کند که به دین اسلام مشرف شود. پس از دعوت خالد، قیس در رأس هیأتی متشکل از رؤسای افغان‌ها عازم مدینه می‌شود و در آنجا توسط خالدبن‌ولید، اسلام را پذیرفته و شجاعانه در راه اسلام می‌جنگد. پیامبر اسلام(ص) به جهت خدمات فداکارانه افغان‌ها هنگام مراجعت ایشان، در حق آنها دعا نموده، نام‌های عبرانی‌شان را به عربی تبدیل می‌کند. پیامبر اسلام(ص) به قیس، نام عبدالرشید و لقب پیهتان می‌دهد که به معنی «سکان»

کشتی در زبان سوریانی می‌باشد؛ چون از آن پس، قیس است که وظیفه هدایت مردم خود را در راه اسلام به عهده دارد. علاوه بر این، پیامبر به مردم افغان بشارت می‌دهد که عنوان ملک یا «شاه» را که آنها از اجداد بزرگشان «سائول»، پادشاه بنی اسرائیل، به ارث برده‌اند، هیچ وقت از مردم ایشان جدا نشده و همواره عنوان رؤسا و شهزاده‌های آنان تا آخرالزمان باشد. داستان با بیان این مطلب خاتمه می‌یابد که قیس پس از بازگشت به غور، عقاید و اصول اسلام را به مردم خود وعظ نموده، تا آخر عمرش مورد احترام و پذیرش آنها قرار می‌گیرد (بیلیو، ۱۳۸۷: www.jawidan.com).

تحلیل اسطوره

درباره نسب و شجره‌نامه پشتون‌ها، نظرات مختلفی وجود دارد. برخی، آنها را از نسل اقباط مصری، برخی از اولاد ضحاک افسانه‌ای و عده‌ای هم آنان را منتسب به بنی اسرائیل دانسته‌اند (سید جمال‌الدین، ۱۳۱۸: ۲۱). صرف‌نظر از درستی یا نادرستی آن، آنچه مهم است، اهمیت اسطوره‌سازی آنجاست که احساس پشتون‌ها را به یک گروه خویشاوند بزرگ تقویت و همواره آن را باز تولید می‌کند و همچنین، باعث تعیین مرزهای خودی و غیر خودی می‌شود. علاوه بر آن، با دقت در روایت اسطوره نیای مشترک، دلالت‌های دیگری را نیز می‌توان استخراج نمود. پشتون‌ها با انتساب سلسله نسب قوم خود به پادشاهان یکتاپرست و مقدس بنی اسرائیل و اعقاب متأخر آنها نظیر فردی به نام قیس، اهداف خاصی را دنبال می‌کنند و آن هدف، مطرح کردن قوم پشتون به عنوان یک «نژاد مقدس» است؛ نژادی که از گذشته‌های دور یکتاپرست بوده‌اند و افتخار فداکاری در راه اسلام و اشاعه آن را در سرزمین افغانستان در کارنامه خود دارند. مهم‌تر از همه اینکه مورد عنایت پیامبر(ص) بوده و همواره مشمول دعای خیر آن حضرت مبنی بر سیادت و فرمانروایی همیشگی پشتون‌ها بدرقه آینده آنها شده است.

گری‌گوریان در این باره می‌نویسد: با اینکه افغان‌ها، از نظر نژادی متکبر و متنفر در برابر یهود هستند، اما اینکه چرا مشتاقانه یهود را به عنوان نیاکان خود انتخاب می‌کنند، به این دلیل است که افغان‌ها مایلند سند نژادی و فرهنگی عمومی بین خود و دیگر قبایل پتان را تدارک ببینند تا اتحاد خود را حفظ نموده و افتخار ادعای یکتاپرستی خویش را در زمان پیش از اسلام با تکرار به اثبات رسانده باشند. اهدافی که می‌توان با پذیرش نیای انجیلی (مسیحی) و اتصال شجره‌نامه قبیله‌ای به عرف اسلامی و مسیحی، به آنها دست پیدا کرد (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۶).

گی‌روشه، معتقد است که تفکر اساطیری، یکی از ویژگی‌های جوامع سنتی است به عقیده وی، علم نظری در جامعه‌ای سنتی کاربرد ندارد و این اسطوره است که جای آن را گرفته است؛ حتی اعتقاد به اسطوره، جای علوم طبیعی، تاریخ و علوم اجتماعی را می‌گیرد. به جای اینکه چرایی اشیا شرح و توصیف شود و منشأ و نتایج آن بازگو گردد، با بیان دیرین و اسطوره‌ای، آن را معلوم می‌دارد؛ به گونه‌ای که اعتقاد به اسطوره سبب می‌شود سنت در نظمی هم انسانی و هم فوق بشری قرار گیرد که در آن، مقدس و روزمره و مفید به هم می‌پیوندند (گی، ۱۳۸۲: ۸۳).

به نظر می‌رسد که مهم‌ترین دلالت اسطوره جدّ مشترک در میان پشتون‌ها، برقرار کردن پیوند میان مذهب و نژاد است. البته در زیست جهان قبیله که تفکر اساطیری به جهان‌بینی و شناخت‌ها شکل می‌دهد، اختلاط میان امر مقدس و غیر مقدس، از ویژگی‌های اساسی این سنخ از جوامع است و این گونه جوامع، از طریق اسطوره است که به کل جهان مرتبط می‌شود.

ایده برتری قوم پشتون که در روایات افسانه‌ای و جعل اسطوره‌ها بازتاب یافته است، وقتی توسط روشنفکران پشتونی که از زیست جهان قبیله به دنیای شهر منتقل شده‌اند، بازسازی و بازنمایی می‌شود، شکل تازه‌ای از بیان‌ها و ابزارهای گفتمان مدرن را به خدمت می‌گیرند. ایدئولوژی پشتون‌پرستی که در یک سده اخیر افغانستان همواره مبنای عمل و کنش نخبگان قدرت در این کشور بوده، همان روایت سکولاریزه شده یا مدرن از ایده قوم مقدس است که در اندیشه پشتون‌ها وجود دارد و طالبان از آن برای تسلط و در دست گرفتن قدرت، بهره‌گیری نمودند.

۳. پشتون‌والی

ساخت فرهنگی قبایل پشتون، تحت تأثیر عرف مشهور «پشتون‌والی» و در مرحله بعد، متأثر از آموزه‌های اسلام است. در شرایطی که تعارض میان اصول پشتون‌والی و آموزه‌های اسلام وجود داشته باشد، معمولاً اصول پشتون‌والی مقدم شمرده می‌شود. قوانین و احکام پشتون‌والی، حوزه وسیعی از رفتار و روابط انسانی پشتون‌ها را شامل می‌شود. مهم‌ترین اصول این مجموعه، قوانین ناظر بر کرامت انسانی، «کین‌خواهی و مهمان‌نوازی» را تشکیل می‌دهند. صاحب‌نظران تعریف‌های مختلفی از پشتون‌والی ارائه نموده‌اند. برخی، پشتون‌والی را مجموعه قانون عرفی می‌دانند که قبل از تأسیس حکومت شهری در میان پشتون‌ها رایج بوده است. برخی دیگر، پشتون‌والی را هم ایدئولوژی و هم حقوقی عرفی دانسته که دارای ضمانت اجرایی و نهادهایی است که آن را اجرا می‌کند (روا، ۱۳۶۹: ۶۲؛ مری لوئس، ۱۳۶۷: ۴۲).

بعضی دیگر، پشتون‌والی را اصول «پشتونیت» یا پشتون واقعی بودن تعریف کرده‌اند. پشتون «واقعی»، ملازم با پشتون خوب بودن است؛ به عبارت دیگر، «پشتون» تنها برچسبی برای عضویت قومی یا زبانی نیست؛ بلکه همچنین، به معنای محقق ساختن مجموعه‌ای از ویژگی‌های سخت است که پشتون‌والی الزام می‌کند. در نتیجه، پشتون خوب بودن، زیستن و عمل کردن، بر اساس ایده‌آلهایی است که در عرف پشتون‌والی تجسم یافته‌اند. این ایده‌آل‌ها شامل ارزش‌های بنیادی در مورد شخصیت پشتون و الگوهای رفتاری آن می‌شود (Khans, 2002, p:36).

با توجه به جایگاه سنت و عرف در فرهنگ و اندیشه پشتون‌ها، تأثیر این سنت بر افکار و رفتار سیاسی سران جنبش طالبان به‌خوبی روشن می‌گردد. جنبش طالبان، به عنوان یک جنبش برخاسته از جامعه پشتون افغانستان است که از دل مردمان روستایی و غیرشهری که دارای تعلقات سنتی و قبیله‌ای شدیدتری هستند، نمی‌تواند از تأثیرپذیری فرهنگ قومی و قبیله‌ای به دور باشد. گزینش الگوی نظام سیاسی و راه‌های مشروعیت‌دهی به آن را می‌توان مهم‌ترین گام تأثیرپذیری از فرهنگ قبیله‌ای دانست. مدل نظام خلافت در تفکر سیاسی طالبان که در آن یک فرد به صورت مطلق‌العنان در رأس حکومت قرار می‌گیرد و برای سایر افراد ملت هیچ نقشی قائل نیستند، با مدل نظام ریاستی قبیله‌ای مرسوم در جوامع روستایی پشتون‌ها، شباهت زیادی دارد. در مدل نظام اداری قبیله‌ای، شخص رئیس قبیله، مافوق همه مردم تصور شده و اراده او جنبه قانونیت دارد. همچنین، اعمال رئیس قبیله، از هر نوع انتقادی مصون است. در نظام حکومتی طالبان نیز رابطه ملت با امیر، شبیه نوع رابطه‌ای است که میان افراد قبیله وجود دارد؛ زیرا ملت در چنین نظامی، نه تنها حق نظارت بر دولت را که یک حق مشروع اسلامی است ندارد، بلکه حق آزدزیستن در دایره زندگی خصوصی در چارچوب مقررات اسلامی را نیز دارا نمی‌باشد (عارفی، ۱۳۷۸: ۱۹۱-۲۱۲).

به نظر می‌رسد که ظهور و گسترش طالبان، بیشتر معلول اصول فرهنگ قومی و قبیله‌ای است که «کین‌خواهی و انتقام‌جویی»، از مهم‌ترین اصول فرهنگ پشتون‌والی است و ذهنیت طالبان، بر اساس آن شکل گرفت. بنابراین، دغدغه طالبان، بازگشت به اصول و یا عصر اولییه اسلام نبود؛ بلکه در صدد بود تا اصول پشتون‌والی را اعاده نموده، جامعه پشتون را از زوال رهایی بخشد؛ به دلیل اینکه رفتار و الگوی سیاسی و مدل نظام خلافت که طالبان آن را مهندسی نموده بودند، با اسلام ناب و نظام خلافتی عصر اولییه اسلام در تعارض است؛ چون تقاخر به نسب، عصبیت‌های قومی و انتقام‌جویی که مورد نکوهش شدید دین مبین اسلام است و تشکیل

حکومت بر اساس «کین‌خواهی و انتقام‌جویی» را نمی‌پذیرد.

۴. اصول پشتون‌والی

الف. اصل ننگ

نگ در لغت، به معنای عیب و عار، شرم و حیا، آبرو و حرمت است. (فرهنگ عمید، ترجمه منجدالطلاب، واژه «نگ») در میان پشتون‌ها نیز ننگ به معنای لغوی آن به کار می‌رود. در فرهنگ پشتون، مفهوم ننگ اساساً در خصوص کنترل بدن زنان توسط مردان مطرح می‌شود؛ اما اگر مفهوم «ناموس» را که اصطلاح دیگر متعلق به مجموعه‌ای ننگ است، تحلیل کنیم، درمی‌یابیم که ننگ، معنای فراتر و گسترده‌تر از تعصب برای حفظ حرمت و کنترل زنان دارد. ناموس، به معنای حریم و محافظت از حریم است. در معنای محدودتر، ناموس به عفت و حرمت زنان و وظیفه مسلم مردان در محافظت از آنها اشاره دارد؛ اما در معنای گسترده‌تر، ناموس به معنای زنان خانواده، کلان، قبیله و زنان تمام جامعه افغان است. در وسیع‌ترین معنا، ناموس به معنای سرزمین پشتون است که باید محافظت گردد. گلنزر می‌نویسد که بسیار از نویسندگان راجع به افغانستان موافق‌اند که تهدید ناموس، علت عام برای تعارضات خشونت‌آمیز در این جامعه می‌باشد. وقتی مجاهدان، نیروهای تازه برای جهاد استخدام می‌کردند، آنها در کنار استدلال‌های دینی، می‌گفتند که ناموس مشترک افغان‌ها در معرض خطر قرار دارد. در سال ۱۹۷۸م نخستین قیام بر ضد رژیم سوسیالیستی جدید، زمانی گسترش یافت که رژیم سوسیالیستی، کارگزاران جوان خود را از کابل به ولایات فرستاد تا دختران و زنان را مجبور به مدرسه رفتن نمایند. (William, Op. Cit. p.2002)

اصل ننگ، نقطه مرکزی گفتمان پشتون‌والی را تشکیل می‌دهد؛ زیرا اغلب اصول اساسی پشتون‌والی، در ارتباط با این اصل، معنا و مفهوم می‌یابد و در راستای تحقق این اصل ایجاد شده‌اند. به دلیل اهمیت بسیاری که این مفهوم دارد، گاهی پشتون‌والی را «نگ‌والی» می‌خوانند. تیخانف، اهمیت این اصل را در نظام قبیله‌ای پشتون‌ها به‌خوبی ترسیم می‌کند و می‌نویسد:

«سنت‌های پشتون‌والی، در زندگی پشتون‌های خاوری اهمیت زیادی دارد که مفاهیم اساسی آن، عبارت است از «نگ» و «بدل». ننگ و دفاع از آن، ارزش متعالی در زندگی هر پشتون است. ننگ رهبر و ننگ یک رزمجوی عادی، برای قبیله ارزش برابر دارد. تاخت‌وتاز به شرف یک فرد قبیله، اهانت به تمام قبیله شمرده می‌شود... هرگونه دست‌اندازی بر آزادی، زمین و

دارایی، تجاوز در برابر قبیله متحد، نقض ننگ ارزیابی می‌گردد. قانون «بدل» آنگاه نافذ می‌گردد که پاسخ خون باید با خون داده شود.» (تیخانف، همان)

افراد با ننگ، نه تنها مایه افتخار و باعث شهرت برای خود و خانواده‌اش می‌شود که آن را برای قبیله خودش نیز به ارمغان می‌آورد. در فرهنگ قومی پشتون، بی‌نگ نامیده‌شدن، بدترین توهین ممکن و مهلک‌ترین تهدید برای موقعیت اجتماعی فرد توهین‌شده تلقی می‌شود که ممکن است واکنش‌های احساسی بسیار شدید و تندی را در پی داشته باشد. در فرهنگ پشتون، ناموس علت عام برای تعارضات خشونت‌آمیز در جامعه می‌باشد. در پشتون‌والی حرمت زنان و سرزمین، ارتباط نزدیکی با هم دارند یا حتی برتر تلقی می‌شوند. گفته مشهوری وجود دارد که «دست یافتن به زنان، به تملک زمین کشیده می‌شود» یا «کسی که نمی‌تواند از تمامیت خانواده‌اش محافظت نماید، نمی‌تواند از هیچ چیزی محافظت کند. هرکسی مجاز است که هرچه را می‌خواهد، از او بربایند.» (Glatzer, 1998,p:4)

دین مقدس اسلام، بر عفت و پاک‌دامنی زنان مسلمان و تعصب و حساسیت ورزیدن مردان در قبال نوامیس‌شان تأکید فراوان دارد؛ اما سیاست تجرید کامل جنسیتی که در نظام طالبان در مورد زنان اعمال می‌شد و زنان از حق مشارکت اجتماعی و سیاسی به طور کامل محروم بودند، بیشتر برخاسته از فرهنگ قبیله‌ای در این خصوص بود؛ تا آموزه‌های اسلامی. طالبان در اولین فرمان‌های‌شان، از زنان خواستند که در انظار عموم ظاهر نشوند و فقط در معیت یکی از بستگان‌شان، حق خروج از منزل را دارند. کار زنان در خارج از منزل، ممنوع گردید و مدارس دخترانه و حمام‌های زنانه بسته شدند. (نانسی، مجموعه مقالات، افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی: ۲۰۰)

با توجه به اهمیت مرکزی اصل «نگ» در فرهنگ قبایل پشتون که از خانواده تا دولت افغان را شامل می‌شود، می‌توان آن را یکی از انگیزه‌ها و عوامل مؤثر در شکل‌گیری گروه افراطی طالبان به شمار آورد. از این رو، تشکیل دولت توسط رهبران مجاهدان در سال ۱۹۹۲م که در آن گروه‌های قومی غیر پشتون دست برتر را داشتند، از منظر طالبان نوعی تابوشکنی، نقض اصل ننگ و دست‌اندازی به میراث مسلم تاریخی اجدادشان تلقی گردید. این تلقی، باعث رادیکالیزه‌شدن هویت طالبان که از تبار پشتون است گردید و آنها را به واکنش واداشت. بنابراین، شکل‌گیری و نیرومندی گروه افراطی طالبان، تا حد بسیاری به این دینامیزم فرهنگ قبیله‌ای بستگی داشت.

ب. اصل بدل یا انتقام‌جویی

یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگ قومی جامعه پشتون، اصل بدل یا انتقام‌جویی است. بر اساس این اصل، وظیفه و حق هر انسان است که خود مجری عدالت باشد و انتقام بیدادگری‌هایی که در حق او روا داشته شده، خود بگیرد. تیخانف، بدل را به عنوان «قانون انتقام خون با خون» تعریف می‌کند که ممکن است سده‌ها ادامه یابد. (تیخانف، همان: ۱۰) بدل در قدم اول متوجه شخص متجاوز یا ظالم است؛ اما این اصل از چنان اهمیتی برخوردار است که اگر متجاوز از دسترس دور باشد، این امکان وجود دارد که انتقام از خویشاوندان ظالم یا حتی ایل و تبار وی گرفته شود. انتقام ممکن است سال‌ها به تأخیر بیفتد؛ ولی برای یک پشتون، مایه شرمساری است که آن را فراموش کند. بدل، معمولاً موجب درگیری‌های تازه و استمرار آن می‌شود و گاه کشمکش‌ها تا چندین نسل استمرار پیدا می‌کند. با وجود اینکه بدل، برخلاف شرع است، اما چشم‌پوشی از آن بر اساس اصول پشتونیت، به هیچ وجه روا دانسته نمی‌شود. (مونت استوارت، ۱۳۸۸: ۱۷۰)

سقوط کابل در سال ۱۹۹۲م به دست گروه‌های قومی غیر پشتون و تشکیل دولت توسط تاجیکان، نوعی تعرض به حریم پشتون‌ها و لکه‌دار شدن ننگ پختانه تلقی گردید؛ زیرا پشتون‌ها که در طول تاریخ همواره حاکمیت سیاسی را در این کشور در اختیار داشتند، با شکل‌گیری دولت غیر پشتونی، حقارت شدیدی را در خود احساس کردند. بنابراین، زوال، ضعف و شکست گروه‌های پشتونی که احساس می‌کردند پس از اوج عظمت، اکنون به حضیض ذلت گرفتار آمدند، انگیزه‌های لازم را برای صورت‌بندی جنبش احیاگرانه پشتونی فراهم ساخت. زمینه‌های که برای مشارکت سایر اقوام موجود در افغانستان پس از دوران جهاد فراهم آمد، از طرف پشتون‌ها به منزله دست‌اندازی به حریم و حق مسلم تاریخی‌شان تلقی شد. به همین دلیل، اعاده حیثیت برای پشتون‌ها را که در دوران دولت مجاهدان دچار انحطاط و زوال گردیده بودند، یکی از انگیزه‌های اصلی شکل‌گیری جنبش طالبان به شمار می‌رود.

بر اساس همین اصل انتقام‌جویی بود که طالبان در مزارشریف نمونه‌ای بسیار دهشتناک از خشونت و انتقام‌جویی فرهنگ قبیله‌ای را به نمایش گذاشتند. جنگ‌جویان طالبان، بار اول در ۲۴ می سال ۱۹۹۷ وارد مزارشریف شدند؛ اما در اثر مقاومت مردم که آغازگر آن نیروهای شیعی هزاره بودند، نتوانستند بیش از چهار روز این شهر را در کنترل خود نگهدارند و با تلفات و خسارات سنگین، شهر را ترک کردند. شکست مزارکه به‌شدت حس انتقام‌جویی را در طالبان برانگیخته بود، یکسال بعد که دوباره طالبان به این شهر یورش بردند، به یک نسل‌کشی تمام‌عیار

در این شهر دست زدند.

ج. اصل مهمان‌نوازی

یکی از الگوهای رفتاری مشهور در میان قبایل پشتون، اصل مهمان‌نوازی است که یکی از افتخارات ملی‌شان به شمار می‌آید. در فرهنگ قومی پشتون، بیرون بردن مهمان برای میزبان، حتی با وجود فقر، نوعی تحقیر است. رسم مهمان‌نوازی علاوه بر گرمای داشتن مهمان، دلالت‌های اجتماعی و سیاسی گسترده‌تری دارد. مهمان‌نوازی، یکی از راه‌های کسب قدرت در نظام قبیله‌ای محسوب می‌شود و میزبان، برتری سیاسی و اقتصادی خودش را از طریق پیشکش نمودن ثروتش اثبات می‌کند. مهم‌ترین دلالت رسم مهمان‌نوازی، این است که میزبان را الزام می‌کند تا امنیت مهمان خودش را تأمین نماید. (مونت استوارت، ۱۳۸۸: ۲۲۰)

ظرف دو دهه، افغانستان به میعادگاهی برای افراد تندرو مذهبی نظیر اسامه بن لادن و ایمن الظواهری بود. اصل مهمان‌نوازی، در ظهور افراد مذکور و گروه‌های تندروی مذهبی، نه تنها بی‌تأثیر نبوده است، بلکه افغانستان محلّ امنی برای فعالیت و آموزش‌های ایدئولوژیک و نظامی آنان و هزاران جنگجوی عرب و غیرعرب تبدیل شده بود. پدیده معروف «افغان عرب»، برآیند گردهمایی رادیکال‌های افراطی از سراسر جهان اسلام و دریافت آموزش‌های نظامی و اعتقادی در افغانستان بود. از آنجاکه داوطلبان عرب عمدتاً در میان گروه‌های پشتون در رفت‌وآمد بودند، بنیادگرایی قومی قبیله‌ای سنّی و مقدس‌مآبی را در میان گروه‌های افغان به‌خصوص نواحی پشتون تشدید کرد. (احمدی، ۱۳۸۴: ۴۸-۵۲)

بنابراین، اقتصاد مافیایی و میزبانی پشتون‌ها در قالب اصل مهمان‌نوازی از مشتریان عربشان، مجموعه عواملی است که در شکل‌گیری دیدگاه‌های افراطی و خشن و ظهور گروه افراطی طالبان نقش مؤثر داشته است. طالبان بر اساس همین اصل، از اسامه بن لادن حمایت نمودند و از تحویل دادن آن و سایر مشتریان عربشان به آمریکا، خودداری کردند.

نتیجه

در نهایت، یافته‌های تحقیق به این نتیجه منتهی می‌گردد که شکل‌گیری طالبان به دلیل ریشه داشتن در قومیت پشتون، عمدتاً متأثر از پارادایم زیست جهان قبیله است. ترکیب عصبیت خویشاوندی و تباری با عصبیت مذهبی، طالبان را به یک نیروی مهارناپذیر تبدیل کرد که نه تنها افغانستان که جهان را با چالش مواجه ساخت. صاحب‌نظران در باب پیدایش طالبان، نظریات و عوامل گوناگونی را ذکر نموده‌اند؛ ولی ویژگی‌های قوم پشتون نیز به عنوان یکی از عوامل اساسی در کنار سایر عوامل، در شکل‌گیری طالبان مطرح است. به هر حال، یافته‌های این تحقیق به عنوان نتیجه نهایی به قرار ذیل است:

فرهنگ و ویژگی‌های قومی - قبیله‌ای جامعه پشتون، در ظهور و شکل‌گیری گروه افراطی طالبان نقش مؤثری ایفا کرده است. ویژگی‌های فرهنگ قومی - قبیله‌ای، هم در شکل‌گیری ذهنیت و نظام فکری خاص طالبان که به «طالبانیسم» شهرت یافته، تأثیرگذار بوده است و هم انگیزه‌های نیرومندی را برای ظهور و صورت‌بندی طالبان فراهم ساخته است.

ویژگی‌هایی چون: خشونت، عدم مدارا، عصبیت و مقاومت در برابر تغییر و تحول که جنبش طالبان آنها را در عمل به نمایش گذاشت، قبل از هر چیز برابند الگوهای فرهنگی زیست جهان قبیله‌ای هستند. از طرف دیگر، فرهنگ قومی - قبیله‌ای، به ویژه «تنگ پختانه» را می‌توان در زنجیره علل پیدایش طالبان نیز مورد مطالعه قرارداد. اصل تنگ و ناموس در فرهنگ پشتون، از خانواده تا کل جامعه پشتون را پوشش می‌دهد. تعرض به ناموس در جامعه قبیله‌ای، خشن‌ترین واکنش‌ها را در پی دارد که ممکن است حتی سده‌ها ادامه یابد. این امور، در اندیشه و رفتار طالبان نقش مؤثری داشته است.

ترکیب اصول و قوانین بسته پشتون‌والی با اسطوره جدّ مشترک که همبستگی پشتون‌ها را از طریق القای اندیشه نژاد برتر یا «قوم مقدس» به وجود می‌آورد، می‌تواند یکی از عوامل و محرک اصلی در شکل‌گیری طالبان به حساب آید.

عوامل خارجی از قبیل اقتصاد مافیایی، افغانستان را به مکان امن برای گروه‌های تندرو و افراطی دیگر کشورها، از قبیل عربستان سعودی و پاکستان تبدیل کرد. برابند گردهمایی رادیکال‌های افراطی از سراسر جهان، باعث ترویج خشونت، افراط‌گرایی و دگم‌اندیشی در افغانستان شد که در نهایت، سبب ظهور و گسترش گروه افراطی طالبان گردید.

منابع

الف. فارسی

- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. مقدمه. مترجم: محمد پروین گنابادی، تهران: شرکت علمی و فرهنگی، هشتم، ۱۳۷۵.
- احمد رشید. طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید. مترجمان: اسدالله شقایب و صادق باقری، [بی جا]: انتشارات دانش هستی، اول، ۱۳۷۹.
- احمدی، حمید. قومیت و قوم‌گرایی در ایران. تهران: نشر نی، هفتم، ۱۳۷۸.
- احمدی، حمید. «طالبان: ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد». اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مرداد و شهریور ۱۳۷۷، ص ۱۳۱-۱۳۲.
- الافغانی، سید جمال‌الدین. تتمه البیان فی تاریخ الأفغان. مصر: ۱۳۱۸.
- بارکر، کریس. مطالعات فرهنگی؛ نظریه و عملکرد کریس بارکر. مترجمان: مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی، اول، ۱۳۹۵.
- تیخانف، یوری. نبرد افغانی استالین (سیاست‌های قدرت‌های بزرگ در افغانستان و قبایل پشتون). مترجم: عزیز آریانفر، فرهنگستان علوم فدراسیون روسیه، برگرفته از: www.arianfar.com
- دکمجیان، هرایر. جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب. مترجم: حمید احمدی، تهران: کیهان، چهارم، ۱۳۸۳.
- دولت‌آبادی، بصیراحمد. شناسنامه افغانستان. ویرایش جدید، تهران: عرفان، ۱۳۸۷.
- رجبی، محمود و دیگران. تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام. تهران: سمت، ۱۳۷۸.
- روشه، گی. سازمان اجتماعی. مترجم: هما زنجانی، تهران: سمت، سوم، ۱۳۸۲.
- روی، الیور. افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی در افغانستان. مترجم: ابوالحسن سرومقدم، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- سجادی، سید عبدالقیوم. «طالبان، دین و حکومت». فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱، تابستان ۱۳۷۷.
- سجادی، عبدالقیوم، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۳۸۰.

۲۰۱ ویژگی‌های قوم پشتون و تأثیر آن بر شکل‌گیری طالبان

- سعادت، عوضعلی. «جامعه فردا». فصلنامه علمی پژوهشی، سال اول، ش ۳، زمستان ۱۳۸۵.
- طباطبایی، سید جواد. ابن‌خلدون و علوم اجتماعی. تهران: طرح نو، دوم، ۱۳۷۹.
- عارفی، محمداکرم. «مبانی مذهبی و قومی طالبان». فصلنامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی، سال اول، ش ۴، بهار ۱۳۷۸.
- فاخوری، حنا و خلیل جر. تاریخ فلسفه در جهان اسلام. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، هفتم، ۱۳۸۳.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق. افغانستان، در پنج قرن اخیر. ج ۱، ۲ و ۳، انتشارات دارالتفسیر، اول، ۱۳۸۰.
- کلی‌فورد، مری لوئیس. سرزمین و مردم افغانستان. مرتضی‌اسعدی، تهران: ۱۳۶۷.
- گریگوریان، وارطان. ظهور افغانستان نوین. مترجم: علی کرمانی، عرفان، ۱۳۸۸.
- گلترز، برنت. «آیا افغانستان در آستانه تجزیه قومی و قبیله قرار دارد؟». مجموعه مقالات افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی، گردآورنده: ویلیام ملی، مترجم: عبدالغفار محقق، مشهد: ترانه، ۱۳۷۷.
- مارسدن، پیتر. طالبان؛ جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان. مترجم: کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز، اول، ۱۳۷۹.
- محمی‌الدین، مهدی، «نظریه‌های تأمین ثبات و حل مناسبات تباری»، بر گرفته از:
<http://www.payamemojahed.com/images/uploads/nazaryah%20sobat.Pdf>
- مندراس، هانری و ژرژ گورویچ. مبانی جامعه‌شناسی. مترجم: باقر پرهام، تهران: امیرکبیر، ششم، ۱۳۸۴.
- موسوی، سید عسکر. هزاره‌های افغانستان. مترجم: اسدالله شفاپی، قم: اشک یاس، دوم، ۱۳۸۷.
- مولوی، حفیظ‌الله حقانی. «جنبش طالبان، تشکیلات، دیدگاه‌ها، ویژگی‌ها». مترجم: سرور دانش، فصلنامه سراج، سال ششم، ش ۱۸، پاییز ۱۳۷۸.
- نظری، محمدعلی. علل و زمینه‌های اجتماعی فرهنگی ظهور و افول طالبان در حیات سیاسی افغانستان. قم: مؤسسه آموزش عالی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹.
- هاچ دو پری، نانسی. «زنان افغان تحت حکومت طالبان». مجموعه مقالات افغانستان،

۲۰۲ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال ششم، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷

طالبان و سیاست‌های جهانی.

هنری والتر بیلینو. پژوهشی درباره تبارشناسی افغانستان. مترجم: سهیل سبزواری، ۱۳۸۷،
برگرفته از وبگاه جاویدان: www.jawidan.com

ب. لاتین:

1. Khans and Warlords: Political Alignment, Leadership and the State in Pashtun Society Anthropological Aspects and the Warlordism Debate, kit10.info Bern, Switzerland, 2002, p:36.

2. Glatzer, Bernt, «Being Pashtun -Being Muslim: Concepts Of person And Ware In Afghanistan», In: B. Glatzer (Hg): Essays on South Asian Society: Culture and Politics II. (Zentrum Moderner Orient, Arbeitshefte, 9). erlin: Das Arabische Buch, 1998, p:4.

3. William O. Beemam, Fighting the Good Fight: Fundamentalism and Religious Revival In J. MacClancy, ed. Anthropology for the Real World. Chicago: University of Chicago Press, 2001